

فلسفه:

مناطِ مفهوم و تعهد

مقدمه‌ای بر «ساختن و عمل کردن» ژیل دلوز و فراتر

روزبه صدرآرا

«فیلسوف در آن دم
که غافلگیر می‌کند حقیقتی نو را
ددی است کامل»
سزار وایه‌خو

آیا ما امروزه به چهره ددگونه فیلسوف نیاز داریم؟ این نیاز نه از سر بازنمایی اشکال و صور تفکر فلسفی، بلکه نوعی درآویختن (مناط) مفهوم تعهد در امر فلسفی است. اگر آنچه را کانت مفهوم اختیار یا آزادی اراده می‌نامد، به عنوان وجه مستولی تعهد در امر فلسفی در نظر بگیریم، باید متوجه این قضیه باشیم که اختیار فقط حامل اصلی سلبی یا نگاتیو، یعنی اصل اختلاف صرف در مفهوم خویش (به معنای دلوزی)، است و لذا تعهد، مبنایش را بر مفهوم اصل سلبی یا اختلاف‌گرویی می‌گذارد.

پرواضح است که نگاتیویته مستتر در تعهد، به مفهوم کانتی کلمه، اتحاد و تجمیع نیروها و قوه‌ها در نظر بگیریم و حتی اگر، به زبانی صریحاً دلوزی، پروسه فلسفیدن را تدوین تئوری چندگانگی‌ها، کثرت‌ها و فشرده‌گی‌ها بدانیم، باید اعتراف کرد که تعهد، که به تمامی بر مفهوم اختیار متکی است، با قطع نظر کامل از هر مبنای طبیعی ایجابی اراده، طبقه‌ای، به‌طور کامل، مخصوص را تشکیل می‌دهد. اینکه فلسفه واجد نوعی قانون‌گذاری است به مفهوم تعهد کانتی بازمی‌گردد. آن طبقه، که ذکرش رفت، سرزمین خود را در طبیعت به مثابه در هم بافته^۱ همه اعیان حسی دارد. اما به زبانی دلوزی هیچ قلمرویی ندارد. (بلکه فقط منزلگاه و اقامتگاه خود را دارد، که این تفکیک اهمیت بسیاری دارد.) قانون‌گذاری، طبق نص صریح کانت، به وسیله مفهوم اختیار به یاری عقل صورت می‌گیرد و صرفاً عملی است. به عبارتی، فقط در عمل است که عقل می‌تواند قانون‌گذار باشد.

کانت می‌کوشد دو قانون‌گذاری مختلف را نسبت به دو مفهوم متمایز، یعنی ۱. فهم و ۲. عقل، صورت‌بندی کند؛ با این تبصره کانتی که آنها، بی‌آنکه مزاحم یکدیگر باشند، به چنین تجربه‌ای (قانون‌گذاری) مبادرت ورزند. اما محل پرسش، به زبانی دلوزی، اینجاست که آیا واقعاً این دو قانون‌گذار بدون مزاحمت برای یکدیگر عمل می‌کنند؟ این ناشی از نگره ایجابی است که می‌تواند فلسفه کانت را در نوعی خوشبینی محصور کند. اینجا، بازمی‌گردیم به مفهوم تعهد. چنان‌که بازگفتیم، مراد، تعهد به امر فلسفی است؛ یعنی مبانی اختیار، که حامل اصلی سلبی یا نگاتیو، یعنی اصل اختلاف‌گرویی است. آن ایجابیت مداراگونه، بر زمینه فهم و عقل، نوعی ناسازه را در برابر تعهد و اختلاف‌گرویی پیشی می‌کشد. ما در اینجا می‌کوشیم بر مبنای قرائت دلوز از کانت، گستره یا زمینه اختلاف‌گرویی را بیشتر و بیشتر باز کنیم تا، از پس آن، سلبیت یا نگاتیویته تعهد آشکارتر شود. چون تعهد مربوط به امور اخلاقاً عملی است، لذا با ایده اختیار، نسبتی انکارناپذیر و تام و تمام دارد. سنتزی که از میان تعهد و اختیار سر برمی‌کشد،

وقتی که فلسفه
وارد دنیا می‌شود
جنبه‌ای کاربردی
پیدا می‌کند.
وظیفه‌اش این است که
بین دانش‌ها،
یعنی بین تمام آنها و
اهداف غایی و اساسی
عقل بشری،
ارتباط برقرار
کند.



اختلاف‌گروی است.

پس در واقع می‌توانیم چند صفت را به مفهوم اختلاف‌گروی متّصف کنیم. نخست آنکه اختلاف‌گروی اخلاقاً عملی است و لذا در حوزه فلسفه عملی می‌گنجد. دوم آنکه اختلاف‌گروی واجد سرشتی سلبی یا نگاتیو است. سوم آنکه اختلاف‌گروی قانون‌گذار است؛ چراکه از اساس، اخلاقاً عملی است.

اختلاف‌گروی، در وهله نهایی، قلمرویی ندارد، بلکه منزلگاه دارد. اختلاف‌گروی، به زبان واپه‌خو، همان حقیقت نویافته است، که از طریق تعهد چهره فیلسوف را ددگونه می‌کند. (و این چهره‌ای است که ما در متون دلوز در باب کانت، اسپینوزا و نیچه می‌یابیم.) اگر فعالیت فلسفی قرار است از نقطه‌ای آغاز شود، باید این نکته را مدنظر قرار داد که نمی‌توان این نقطه را از مفهوم اختیار و نکاتیویته آن جدا کرد. چون فعالیت فلسفی گستره‌اش را بر زمینه مفاهیم تجربی می‌گشاید و لذا بر مبنای کانت و دلوز فلسفه گونه‌ای منطق حسانت^۲ است. اگر بخواهیم طبق راهبرد دلوز، وجه نکاتیو کانت را در نظر بگیریم، غایت فلسفه در آویختن (مناط) مفهوم با تعهد است. برحسب رأی دلوز، اگر چه فعالیت فلسفی تداعی‌گر گونه‌ای قلمروزدایی است، باید قدمی پیش‌تر نهاد و اذعان کرد که این فعالیت برای خود و در خویش، منزلگاه دارد. و اگر این منزلگاه را به جد بگیریم، درمی‌یابیم که فلسفه در عین سیورورت‌پذیری و قلمروزدایی، سرزمین و منزلگاه خود را دارد. برای اِضاح مبحث، باید به تفکیک میان عمل کردن و ساختن نزد ارسطو در این مقاله اشارتی کرد.

وارو با منطقی ارسطویی می‌گوید: سومین مرحله کنش... مرحله‌ای است که در آن چیزی را «می‌سازند». در این مرحله، به علت شباهت میان «کردن» و «پیش بردن یا ادامه دادن» خطایی سر می‌زند از آنانی که گمان می‌برند این دو هیچ فرقی با هم ندارند. زیرا آدمی می‌تواند چیزی را بسازد، بی‌آنکه آن را انجام دهد؛ همان گونه که شاعری نمایشنامه‌ای را می‌سازد یا خلق می‌کند و آن را اجرا نمی‌کند و از طرف دیگر بازیگر آن را انجام می‌دهد یا اجرا می‌کند ولی آن را نمی‌سازد یا نمی‌نویسد.

اگر غایت فلسفه را در آویختن (مناط) مفهوم و تعهد بدانیم به واقع ره به همان ایده دیرینه ارسطو یعنی تئوریتیک برده‌ایم. ارسطو گوشزد می‌کند که روان ما به این اعتبار که تصمیم می‌گیرد و بهترین‌هاست، من ماست. به واقع ارسطو گوشزد می‌کند که فیلسوف باید در کار هم‌سازی با روان باشد و چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، بر طبق نصّ کانتی، ما روان را به مفاهیم تجربی تعبیر می‌کنیم؛ در واقع، نوعی هم‌سازی با طبیعت ملموس و مادی. این هم‌سازی ارسطویی بیانگر تعهد کانتی است که بدان اشاره شد. پس به مفهوم ارسطویی و باستانی کلمه، غایت فلسفه تئوریتیک است.

در تعهد (همان گونه که در مقاله بدان پرداخته شد) گونه‌ای قلمروزدایی دلوزی، اما تفکیک‌شده (ارسطویی)، وجود دارد که این تفکیک به مفهوم منزلگاه بازمی‌گردد. اینجا ما با نگره‌ای دلوزی از تعهد، در نسبت با مفهوم (آفرینش مفاهیم)، سخن گفتیم. اگر دلوز (و گاتاری) در رساله فلسفه چیست؟ از پرسونا‌های مفهومی نام برده‌اند و بر



کانت

آن ارج نهاده‌اند می‌توان از رهگذر آن، از تئوریتیک‌های مفهومی سخن گفت؛ به این معنا که فلسفه نسبت به اختیار، مفاهیم تجربی و تعهد در پی گونه‌ای صورت‌بندی تئوریتیک یا تئوریتیک‌هاست.

دلوز در پی صورت‌بندی گونه‌ای فلسفه عملی بوده است. اما باید تفکیک ارسطویی را نیز حمل این موضوع کرد؛ چراکه علاوه بر داشتن نسبت هم‌پوشی، دارای وجه نگاتیو اختلافی تفکیک با تقابل است. (چنان‌که در بخشی از گفته‌های وارو نسبت به تفکیک مفهوم عمل کردن و ساختن آمده است.)

تفکیک (ارسطویی) در قالب نوعی اراده آزاد قانون‌گذار (کانتی) صورت‌بندی می‌شود. مشکل از اینجا ناشی می‌شود که دلوز وجه منحل سوژه، یعنی سوژه به مثابه تابع یا مفعول، را تنها در نظر می‌گیرد. اما اگر ما وجه سه‌گانه سوژه را مدنظر قرار دهیم، یعنی ۱. سوژه/بژه؛ ۲. سوژه / فاعل؛ ۳. سوژه / مفعول یا تابع، می‌توانیم مدعی شویم که سوژه به مثابه قانون‌گذار و متکی بر اراده آزاد حرکتی ژلاتینی دارد؛ یعنی چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، گونه‌ای قلمروزدایی تفکیک‌مند. (با در نظر گرفتن نگاتیویتهٔ اختلاف‌گروی) این حرکت ژلاتینی هر سه وجه را مورد هم‌پوشانی قرار می‌دهد. فلسفهٔ دلوز، فلسفه‌ای اختلاف‌گراست که از راه‌های قلمروزدایی و صیورورت عبور می‌کند تا بتواند به تجربه‌ای محض از اعیان حسی (یا به عبارتی محض‌بودگی یا درون‌ماندگاری حیات) دست یابد.

اما اختلاف‌گروی مدنظر من، نه تنها از دل تقابل‌های دلوزی، بلکه از پروسهٔ تفکیک‌ها (ی ارسطویی) حاصل می‌شود. این تفکیک‌ها، به دلیل درآویختن (مناط) تعهد و مفهوم، راهبردی کاملاً ضد کاپیتالیستی دارند. چنان‌که دلوز با امکان تحلیل کانتی ناخودآگاه شیزوفرنیک (= قلمروزدایانه و صیورورت‌پذیر) در رساله‌های آنتی ادیب و هزار فلات (همراه فلیکس گاتاری) قدم به همین رهیافت اخلاقاً عملی ضد کاپیتالیستی می‌گذارد. من اینجا بایستی به تفکیکی عمیق‌تر در مفهوم فلسفه نزد کانت اشاره کنم. ژان فرانسوا لیوتار، فیلسوف اختلاف‌نگر فرانسوی، در رساله تعریف پست مدرن و در بخش «نشانی کلاس فلسفی» به‌درستی یادآور می‌شود که کانت میان مفهوم مدرسه‌ای یا مکتبی فلسفه و مفهوم دنیوی فلسفه تفاوت و تفکیک قائل شده است. فلسفیدن در مدرسه و مکتب همان تمرین صبوری است؛ که هم کانت و هم ارسطو به آن دیالکتیک می‌گویند. اما کانت معتقد است وقتی فلسفه از محیط مدرسه وارد محیط دنیوی می‌شود؛ ناگزیر است مسئولیت دومی را هم بر عهده بگیرد؛ به این ترتیب که فلسفه نه تنها باید دریابد که اندیشیدن چیست؟، بلکه باید در مورد یک آرمان (یا همان تعهد کانتی پیش‌گفته) هم به کار بسته، و به این ترتیب محک زده شود. همان‌طور که کانت می‌گوید این فیلسوف (شق دوم) قانون‌گذار خرد بشری است.

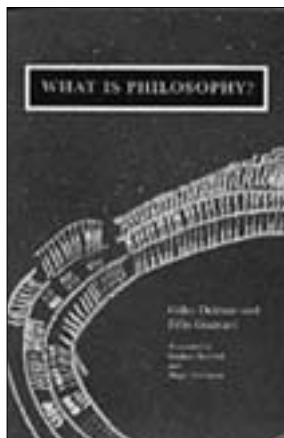
وقتی که فلسفه وارد دنیا می‌شود جنبه‌ای کاربردی پیدا می‌کند. وظیفه‌اش این است که بین دانش‌ها، یعنی بین تمام آنها و اهداف غایی و اساسی عقل بشری، ارتباط برقرار کند. انتظار و توقع دنیای بیرون این است که در فلسفه

اگر بخواهیم
طبق راهبرد دلوز،
وجه نگاتیو کانت را
در نظر بگیریم،
غایت فلسفه
در آویختن (مناط) مفهوم
با تعهد است.

دنیوی، به ارزش صوری خرد، ارزش کاربردی و مردمی هم اضافه شود. اهمیت این تفکیک کانتی، گرچه ناسازهای را پیش رو می‌کشد، در این است که فیلسوف تنها و تنها با مفهوم‌آفرینی سروکار ندارد؛ بلکه باید مفهوم را با تعهد درآمیزد. اگر در این مقاله کوشش شده است غایت فلسفه را تئوریتیک یا همسازی و درهم‌آمیزی (مناط) مفهوم و تعهد در نظر بگیریم اشاره به تفکیکی است که از گستره صرفاً تقابلی‌های پسااختارگرایانه عبور کند. اگر، بنا بر نظر کانت، از شق اول فلسفه (مفهوم مکتبی فلسفه) درگذریم و یا به مرحله دوم فلسفه (مفهوم دنیوی آن) بگذاریم عملاً درون‌ماندگاری به مثابه تجربه اعیان حسی از طریق مفهوم‌سازی در مرحله اول قابل پذیرش است. اما در مرحله دوم ما با وجه دیگری از فلسفه، یعنی نوعی تعهد سفت و سخت نسبت به امر فلسفی به مفهوم دنیوی کلمه، روبه‌رو هستیم. از جمله‌بندی و مفهوم اشکال دارد! در مرحله دوم فلسفه، کاری تئوریتیک است. برخلاف مرحله اول فلسفه، کاری صرفاً تئوریتیک است. مقصود این است که در شق اول فلسفه، ما به خوبی با دنیای آزاد مفاهیم آشنا می‌شویم؛ یعنی با پرسش اندیشیدن چیست؟ (سنگ اول بنای تئوریک) دست و پنجه نرم می‌کنیم. ما در این مرحله مفاهیم را می‌سازیم (پرسونا‌های مفهومی فلسفه). اما در وجه دوم ما به فلسفه عمل می‌کنیم (وجه تئوریتیک فلسفه یا به مفهوم کانتی کلمه وجه دنیوی آن و دقیق‌تر تئوریتیک‌های مفهومی). این تفکیک میان ساختن و عمل کردن، چنان که اشاره شد، پراهمیت و راهبردی است.

و از این گذشته باید درباره نشانی کلاس فلسفی بار دیگر تجدیدنظر و صورت‌بندی کرد. و این سؤال را از قول لیوتار پرسید و باز هم پرسید که به‌راستی امروزه فیلسوف، معلم فلسفه و کارآموز فلسفه، زیر گروه مدرسه (مکتب) است یا دنیا؟

در پایان باید سه نکته مهم لیوتار در باب نشانی کلاس فلسفی را دوباره یادآوری کرد. لیوتار در نکته اول از مفهوم «آگورا» استفاده می‌کند. آگورا در زبان یونانی به مفهوم مکان‌های عمومی است. لیوتار بر این باور است که در روزگار ما آگورا در خود مدرسه است و کانت، فیلسوف را به شکل جنگجوی همیشه هوشیاری تصور می‌کند که علیه اشخاصی که ظواهر متعالی می‌فروشند شمشیر می‌کشد. (اشاره به این گزاره دلوز که امر استعلایی، غیر استعلایی است.) ما هم باید مثل این جنگجو آماده رویارویی با افکار عمومی باشیم؛ افکاری که عموماً جنبه خصمانه هم دارند. اما باید ببینیم چه تصمیمی خواهیم گرفت. ببینیم جنگیدنمان به چه درد می‌خورد. مسئله دوم استناد به راه‌حل افلاطونی است؛ به این ترتیب که اذهانی را برگزینیم که بتوان با آنها درس فلسفی را دنبال کرد. گرچه مسئله دوم خودخواهانه و حتی دشوار است، گویی همه عوامل ما را به آن راه‌حل سوق می‌دهند. و مسئله سوم این است که میل بازبینی‌خاطر، فرار از پیش‌فرض‌ها و تبیین مسائل فلسفی کاملاً از بین نرفته؛ بلکه تنها به‌ندرت یافت می‌شود. این کمبود و این ندرت ما را در برابر مسئله‌ای بزرگ‌تر قرار می‌دهد و آن مقاومت (مفهوم کلیدی دلوز) است. امروزه فلسفه‌خوانی یا فلسفه‌دانی و یا فعالیت فلسفی به مقاومتی در برابر آگورای دنیا و افکار عمومی (به قول دلوز، عوامانه کردن‌های عظیم فکر) بدل شده است. این مقاومت نیاز به بازشناسی فلسفه در مفهوم درون‌ماندگار آن از سوی و بازشناسی فلسفه به مثابه نوعی تئوریتیک یا درآویختن (مناط) مفهوم و تعهد از سوی دیگر است.



کانت، فیلسوف را
به شکل جنگجوی
همیشه هوشیاری
تصور می‌کند
که علیه اشخاصی که
ظواهر متعالی
می‌فروشند
شمشیر می‌کشد.

منابع و مآخذ

1. ژیل دلوز، فلسفه نقادی کانت، ترجمه اصغر واعظی، نشر نی، ۱۳۸۷.
2. ایمانوئل کانت، نقد قوه حکم، بخش «دییاجه»، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، نشر نی، ۱۳۸۳.
3. Gilles Deleuze, Two regimes of modness, edited by David Lapoujade. MIT piess, October 2007, pp. 313-17.
4. Jean. Fracois Lyotard, post modern Explained, translated by Morgan Thomas, Minnesota press, 1992, pp. 99-109.

پی‌نوشت‌ها

- 1 . texture.
- 2 . sensation.